

## Original Article

### Ethical Commonalities of Acquisition of Nationality in Islamic Jurisprudence and Statute Law

Ali Gholizadeh<sup>1</sup>, Amrullah Nikomanesh<sup>2\*</sup>, Ali Bahrami Nejad Maghviyeh<sup>3</sup>

1. Ph.D. Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: A.nikoomanesh@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Received: 31 Oct 2021 Accepted: 16 Jun 2022

#### Abstract

**Background and Aim:** Acquisition of Nationality is one of the most important legal and political issues in today's society, and there are different attitudes towards it from various aspects. In this way, although the views of statute law and Islamic jurisprudence are two different views, but finding common moral points in the Acquisition of Nationality to some extent, can create a convergence between jurisprudential and legal views.

**Materials and Methods:** The present study seeks to examine Nationality from a jurisprudential-legal perspective based on a descriptive-library method by presenting a combination of ideological and material principles.

**Ethical Considerations:** In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

**Findings:** Although Islamic jurisprudence considers the Acquisition of Nationality on the basis of belief and membership in the Islamic government (treaty), but it takes a similar ethical approach to the principles of Acquisition of Nationality in statute law, which emphasize soil (place of birth) and blood (blood relation). Therefore, what has adopted in the statute law in different countries and Iranian domestic law on nationality is highly compatible with the jurisprudential approach.

**Conclusion:** What is morally evident in Islamic jurisprudence and statute law is the attempt to eliminate and minimize dual citizenship. Also, the principles and foundations of jurisprudence, including granting citizenship rights to non-Muslims, can be extended to the rights of stateless people and therefore in Islamic jurisprudence, there is a constructive moral attitude towards reducing and eliminating statelessness. In conclusion, efforts to help stateless people due to issues such as war, famine and civil disorder, as well as countering the promotion of dual citizenship due to difficult citizenship duties, are among the ethical principles of the statute law in international law and Islamic jurisprudence.

**Keywords:** Nationality; Islamic Jurisprudence; Statute Law; Ethical Commonalities

**Please cite this article as:** Gholizadeh A, Nikomanesh A, Bahrami Nejad Maghviyeh A. Ethical commonalities of Acquisition of Nationality in Islamic jurisprudence and statute law. *Bioethics Journal, Special Issue on Ethical & Legal Reflections 2021; 181-190.*

## اشتراکات اخلاقی تحصیل تابعیت در فقه اسلامی و حقوق موضوعه

علی قلی‌زاده<sup>۱</sup>، امراله نیکومنش<sup>۲\*</sup>، علی بهرامی نژادمغویه<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.  
۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: A nikoomanesh@yahoo.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۴۰۰/۸/۹ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۶

### چکیده

**زمینه و هدف:** تحصیل تابعیت یکی از موضوعات حقوقی و سیاسی پراهمیت در جوامع معاصر است که نگرش‌های مختلفی نسبت به آن از ابعاد گوناگون، وجود دارد. در این راستا، هرچند نگرش‌های حقوق موضوعه و فقه اسلامی دو نگرش متفاوت هستند، اما یافتن نقاط اخلاقی مشترک در تحصیل تابعیت تا حدود زیادی می‌تواند میان نگرش فقهی و حقوقی سازش ایجاد کند.

**مواد و روش‌ها:** پژوهش حاضر درصدد است بر اساس روش توصیفی - کتابخانه‌ای با ارائه تلفیقی از مبانی عقیدتی و مادی، به بررسی مفهوم تابعیت از منظر فقهی - حقوقی بپردازد.

**ملاحظات اخلاقی:** در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

**یافته‌ها:** فقه اسلامی، هرچند تحصیل تابعیت را بر دو پایه اعتقاد و عضویت در حکومت اسلامی (پیمان) مورد توجه قرار می‌دهد، اما از جهت توجه به اصول تحصیل تابعیت در حقوق موضوعه که بر خاک (محل تولد) و خون (نسبت) تأکید می‌کنند، رویکرد اخلاقی مشابهی اتخاذ می‌کند. بنابراین آنچه در حقوق موضوعه در نزد کشورهای مختلف و حقوق داخلی ایران درباره تابعیت اتخاذ می‌شود، سازگاری بالایی با رویکرد فقهی دارد.

**نتیجه‌گیری:** آنچه از نظر اخلاقی در فقه اسلامی و حقوق موضوعه به چشم می‌خورد، تلاش برای از بین بردن و به حداقل رساندن تابعیت مضاعف است. همچنین اصول و مبانی فقهی، از جمله اعطای حقوق شهروندی به غیر مسلمانان قابل تسری به حقوق بی‌تابعیت‌ها است و از این جهت در فقه اسلامی، نگرش اخلاقی سازنده‌ای نسبت به کاهش و از بین بردن بی‌تابعیتی وجود دارد. در مجموع، تلاش برای کمک به بی‌تابعیت‌ها به دلیل بروز مسائلی نظیر جنگ، قحطی و آشوب داخلی کشورها و همچنین مقابله با ترویج تابعیت مضاعف به دلیل تکالیف شهروندی دشوار از جمله اصول اخلاقی ریشه‌دوانده در حقوق موضوعه و حقوق بین‌المللی و فقه اسلامی است.

**واژگان کلیدی:** تابعیت؛ فقه اسلامی؛ حقوق موضوعه؛ اشتراک اخلاقی

## ۱. مقدمه

از میان تعاریف مختلفی که تاکنون از مفهوم «تابعیت» ارائه شده برمی آید که تابعیت رابطه‌ای سیاسی و معنوی بین یک شخص و یک دولت است که آثاری حقوقی را پی دارد. در این رابطه، شخص در اثر تابعیت از حمایت دولت متبوع برخوردار می‌شود و دولت متبوع موظف به حمایت از او در مقابل دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی است و در مقابل نیز شخص نسبت به دولت خود دارای تعهداتی می‌گردد. از لحاظ فقهی بحث تابعیت و نوع رابطه شخص با دولت اسلامی و رابطه‌ای که به موجب آن شخص عضو جمعیت این دولت محسوب شده و حقوق و تکالیفی برای او ایجاد می‌شود، از اهمیت بالایی برخوردار است، اما اگرچه مبنای تابعیت در حقوق عرفی را رابطه شخص و دولتی معین تشکیل می‌دهد و محدوده آن را مرزهای جغرافیایی و قراردادی تعیین می‌کنند، ولی در قوانین و مقررات اسلامی، تابعیت معنا و مفهوم گسترده‌تری دارد و مبنای آن را پذیرش اسلام (تابعیت اعتقادی) یا قبول حکومت اسلامی و عضویت در آن (تابعیت پیمانی) تشکیل می‌دهد؛ یعنی از دیدگاه مقررات اسلامی، اشخاصی اتباع دولت اسلامی محسوب می‌شوند که اسلام آورده باشند یا تحت عنوان قراردادی که با امام مسلمانان یا یکی از مسلمانان منعقد می‌کنند، حکومت اسلامی و اجرای قوانین آن را پذیرفته باشند. همین امر باعث شده است ماهیت تابعیت در قوانین و مقررات اسلامی با آنچه در حقوق عرفی رایج است، تفاوت‌هایی داشته باشد. از آنجایی که در فقه اسلامی و همچنین حقوق موضوعه بحث تابعیت حائز اهمیت و واجد تأثیرات متقابلی است، پرداختن به نقاط مشترک دو رویکرد تا حدود زیادی می‌تواند برخی مسائل نظیر مشکلات بی‌تابعیت‌ها را حل نماید. همچنین راه حلی برای مقابله با معضل تابعیت مضاعف در نظر گرفته شود و مهم‌تر اینکه راهکارهای گسترش تغییر تابعیت با عنایت به اصول اخلاقی و حقوق شهروندی ترسیم گردد تا مبحث دشواری حق و تکلیف برای شهروندان و نظام‌های سیاسی در دسرافرین نباشد.

بر این اساس این پژوهش در نظر دارد تا ضمن بررسی مسأله تابعیت و آثار مترتب بر آن از نظر فقهی و حقوقی، بحث

تابعیت را در انظار فقها و حقوق موضوعه بررسی نموده تا روشن شود که از نظر فقه اسلامی، چه کسانی اتباع دولت اسلامی محسوب می‌شوند و این نظر با نظریه مطرح در حقوق موضوعه در مورد اتباع چه مشابهت‌هایی دارد؟ همچنین به این مسأله پرداخته می‌شود که رویکرد اخلاقی مندرج در دیدگاه فقهی و حقوق موضوعه از چه طریقی می‌تواند مشکلات مربوط به تابعیت مضاعف و بی‌تابعیت را پاسخ دهد.

## ۲. ملاحظات اخلاقی

در تحقیق حاضر ملاحظات اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است. در این رابطه، اصول اخلاقی از جمله امانتداری در ارجاع‌دهی و رجوع به متون اصیل در حیثه موضوع تحقیق، رعایت گردیده است.

## ۳. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی ضمن بهره‌مندی از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. برای استفاده از این روش، داده‌ها از طریق رجوع به منابع کتابخانه‌ای مشتمل بر کتب و مقالات، جمع آوری شده و ضمن مطالعه و بررسی و گزینش متون مرتبط با موضوع پژوهش، به تبیین و تحلیل مقایسه‌ای برای پی‌بردن به نقاط اشتراک دو دیدگاه فقه اسلامی و حقوق موضوعه در رابطه با تحصیل تابعیت، اهتمام شده است.

## ۴. یافته‌ها

اصول اخلاقی تحصیل تابعیت، هرچند الزامات حقوقی و قانونی در پی ندارند، اما از جهات مختلفی، تعیین‌کننده شرایط و نحوه تحصیل تابعیت در اسلام و فقه اسلامی و همچنین حقوق موضوعه هستند. هنگامی که در فقه اسلامی از ملاک‌هایی نظیر ضرورت وجودی دولت، پیروی اتباع از دستورات و فرامین دولت مرکزی، پذیرش عقاید مختلف با دارا بودن شرایط لازم برای تابعیت، حقوق شهروندی افرادی که مسلمان نیستند ولی به دلایل مختلفی در صدد ورود به جامعه اسلامی هستند، صحبت می‌شود، به این نکته پی می‌بریم که

اصول عقلی و اخلاقی نقش تعیین‌کننده‌ای در مناسبات فقهی دارند و چه بسا در پاره‌ای از مواقع، برای حل مشکلات حقوقی نیازمند رجوع به منابع فقهی هستیم. رویکرد حقوق موضوعه نیز علیرغم تفاوت‌هایی که با رویکرد فقهی دارد، متکی بر پذیرش دولت و احترام به تابعین، نفی تابعیت مضاعف و همچنین فراهم کردن شرایطی برای تغییر تابعیت، استوار است. از این جهت، میان رویکرد فقهی و حقوق موضوعه، علیرغم ریشه داشتن در دین و عرف، اشتراک اخلاقی دیده می‌شود.

با این اوصاف، با توجه به اینکه در صورت اجرای دقیق احکام شرعی فقه امامیه در مورد تابعیت، تعداد زیادی از افراد ساکن سرزمین‌های اسلامی از حیثه حکومت اسلامی خارج می‌گردند، لازم است فقهای امامیه بر اساس ویژگی پویایی فقه و با استعانت از آیات و روایت در مورد مسأله فوق، احکام راه‌گشا ارائه نمایند. اگرچه هر حکومتی مختار است تا بر اساس شرایط و مقتضیات خاص خود قوانین تابعیتی متناسبی را وضع کند، لیکن با توجه به پیچیده‌شدن روابط بین‌الملل، مسأله مهاجرت و لزوم رعایت حقوق ایرانیان به نظر شایسته است که قوانین تابعیتی به ویژه ماده ۹۷۶ قانون مدنی مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد. همچنین هرگونه تلاشی در جهت اصلاح قوانین و نیز اتخاذ سیاست‌های بین‌المللی، بایستی در راستای کاهش موارد بی‌تابعیتی و تابعیت مضاعف و نیز حل مشکلات ناشی از آن‌ها باشد که این مهم جز از طریق مشارکت در تلاش‌های بین‌المللی به منظور یکسان‌سازی قوانین مربوط به تابعیت، منتج به نتیجه مطلوب نخواهد شد.

## ۵. بحث

رویکرد فقهی و حقوق موضوعه، علیرغم تفاوت‌های ماهوی و شکلی که درباره تابعیت مطرح می‌کنند، به دلیل توجه به نقش دولت، تابعین، حقوق شهروندان در توجاه با نظام سیاسی و متعاقب آن تکالیف دولت در قبال شهروندان، رویکرد نسبتاً مشابهی اتخاذ می‌کنند که با تأمل و تعمق بیشتر، ریشه‌های مشترک اخلاقی این رویکردها قابل استنباط است.

یکی از اصول اخلاقی در تحصیل تابعیت در فقه اسلامی و حقوق موضوعه پذیرش و اعتبار وجود افرادی است که تحت

عنوان تابعین از آنان نام برده می‌شود که در این میان، دولت را به عنوان عنصری تعیین‌کننده نیز شناسایی می‌کنند. برای تحصیل تابعیت در حقوق موضوعه، این مبحث، نگرش اصلی را تشکیل می‌دهد. در این صورت، افرادی تحت عنوان تبعه وجود داشته که روابط حقوقی و سیاسی آن‌ها را به هم پیوند زده و متحد نماید. در این صورت، روابط حقوقی برای تحصیل تابعیت مهم است و نیازی به واحد بودن زبان، ملیت، نژاد و مذهب نمی‌باشد (۱). این اصل که به عنوان یکی از معیارهای تحصیل تابعیت در حقوق موضوعه شناخته می‌شود، در فقه نیز تحت تأثیر آیه ۱۳ سوره حجرات قابل برداشت است: «بَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (این‌ها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است» (۲). به عبارتی دیگر، هرچند تفاوت‌های قومی، زبانی، مذهبی و نژادی به عنوان یک واقعیت در جامعه بشری پذیرفته شده است، اما این موارد نمی‌تواند ملاکی برای تعیین برتری انسان‌ها و یا عاملی برای کشورداری و تحصیل تابعیت در نظر گرفته شود. در این صورت، روابط انسانی مبتنی بر شناسایی این موارد و توجه به تنوع در جامعه است. با این حال به دلیل مقتضیات ناشی از تغییرات زندگی در دوره معاصر، محدودیت‌هایی برای این مسأله نیز وضع شده است که مهم‌ترین آن، وجود نظام سیاسی و یا دولت در رأس آن است. در فقه اسلام نیز، پذیرش حکومت و وجود تابعین به عنوان یک اصل اخلاقی برای رتق و فتق امور پذیرفته شده است. بر این اساس، حکومت اسلامی می‌بایست موجب سوددهی و فایده‌رسانی به اسلام گردد و از انجام اعمالی که برخلاف مصالح اسلام بوده و مفسدگی را مترتب می‌نماید، جلوگیری نماید (۳).

ضرورت وجود و حضور دولت در تحصیل تابعیت در فقه اسلامی از طریق قواعد فقهی متفاوتی، از جمله حفظ نظام، لاضرر و مصالح دیگری از جمله جلوگیری از هرج و مرج و... مورد قبول واقع شده است. همچنانکه در صدر اسلام نیز این

کدام افراد تابعیت کشور را دارا هستند و یا چه اشخاصی می‌توانند از این کشور تابعیت کسب کنند (۱).

بدین ترتیب با پذیرش دولت (یک دولت)، اصل تابعیت مضاعف و مختلط در فقه اسلامی و حقوق موضوعه، بی‌معنا می‌شود، زیرا تابعیت مضاعف دارای شرایطی است که هر چند باعث بهره‌مندی فرد از حقوق، مزایا و حمایت دولت می‌شود، اما در عین حال، متضمن انجام تکالیفی است که می‌تواند در تعارض با یکدیگر باشند (۶). به عبارتی دیگر، تابعیت مضاعف به معنای انجام تکالیفی است که از عهده یک فرد خارج است. از جمله اینکه یک فرد نمی‌تواند به طور هم‌زمان در دو کشور مالیات بپردازد، خدمت نظام وظیفه عمومی را بگذراند، مباحث مربوط به آموزش رایگان را کسب نماید و یا اینکه بتواند هم‌زمان وظایف اختصاصی هر دولت و نظام سیاسی را به نحو مطلوبی انجام دهد. به همین دلیل پذیرش سیستم خاک برای اعطای تابعیت یکی از اصول اساسی در نظر گرفته می‌شود، زیرا به موجب این اصل، هر فرد از روی تولدش تابعیت کشور محل خود را به دست می‌آورد (۵).

عنصر معنویت و دخیل دانستن آن در تحصیل تابعیت یکی دیگر از نقاط اشتراک اخلاقی است که در فقه اسلامی و حقوق موضوعه به چشم می‌خورد. وارد شدن عناصر معنویت به تحصیل تابعیت تا حدی مرتبط با نگرش فقهی است که اعتقاد را در رأس می‌نشانند. همچنانکه در برخی از تعاریف، تابعیت یک رابطه سیاسی - معنوی دانسته شده است (۵) اضافه شدن قید «معنوی» در تحصیل تابعیت میان دیدگاه‌های حقوقی و اخلاقی سازگاری ایجاد می‌کند، زیرا باعث می‌شود تا شهروندان در هر جایی که هستند، خود را متعلق به سرزمین مادری خود بدانند، هر چند که در عمل نیز این امکان میسر نباشد. این رویکرد باعث می‌شود تا افراد همواره رابطه خود را با کشورشان حفظ نموده و یک رابطه معنوی میان فرد و کشوری که خود را بدان متعلق می‌دانند، به وجود آید (۵).

یکی از نقاط مشترک دیگری که میان فقه اسلامی و حقوق موضوعه درباره تحصیل تابعیت وجود دارد، اتخاذ رویکرد مسالمت‌آمیز درباره افراد بی‌تابعیتی است که نیازمند حمایت هستند. این حمایت هر چند به طور مشخص در قانون

مسأله به صورت روشنی پذیرفته شده است، زیرا در زمان پیامبر (ص) از همان روز اول، ضرورت تأسیس حکومت یک اصل اساسی بوده و نسبت به آن اقدام شده است. چنانکه رسول گرامی اسلام، پس از دو بار بیعت با رؤسا و نمایندگان قبایل مدینه به این شهر مهاجرت کرد و زمینه تأسیس حکومت را در آنجا فراهم ساخت (۴). بدین ترتیب سیره اجتماعی و سیاسی پیامبر اکرم خود بهترین گواه بر اهمیت و ضرورت وجود یک حکومت شایسته در جامعه اسلامی است. بنابراین چند دولتی به آن معنا که برای شهروندان این حق را قائل شود که تابعیت چند دولت را داشته باشند، با اقبال چندانی در فقه نیز رو به رو نیست.

این رویکرد در فقه اسلامی با این ایده در فقه موضوعه دارای پیوند اخلاقی است که بر اساس آن، هر فرد باید دارای تابعیت باشد. این اصل، بدین منظور است که هر شخصی باید تبعه یک کشور بوده که اغلب این تابعیت در بدو تولد، برای اشخاص ایجاد خواهد شد. مقدمه قرارداد لاهه ۱۹۳۰ اعلام می‌دارد: «به نفع عموم جامعه بین‌المللی است که هر فرد دارای یک تابعیت باشد و جز آن، تابعیت دیگری نداشته باشد» (۵). امروزه این یک اصل بین‌المللی است که هر شخص بایستی دارای تابعیت باشد، ولی در پاره‌ای از مواقع، حتی در عمل این وضع غیر عادی مشاهده می‌شود و اشخاصی در جوامع بین‌المللی هستند که تابعیت هیچ کشوری را ندارند. نداشتن تابعیت (بی‌تابعیتی) برای افراد، در عرصه‌های بین‌المللی و داخلی باعث ایجاد مشکلاتی اساسی می‌شود. هرگاه مشکلی برای شخص بی‌تابعیت به وجود آید، مشخص نیست که بر اساس کدام قانون نسبت به حل آن مشکل اقدام نمایند و حقوق و تکالیف وی در زمره کدام قانون و نظام سیاسی محاسبه می‌شود. حق داشتن تابعیت از آن جهت مهم است که بیشتر دولت‌ها فقط به اتباع خود این اختیار را می‌دهند که حقوق کامل سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی را در محدوده مرزهای آن کشور اعمال کنند.

بر این اساس، در حقوق موضوعه نیز ضرورت وجود دولت به عنوان اصلی برای تحصیل تابعیت مورد توجه قرار گرفته است. در چنین شرایطی این دولت است که تعیین می‌کند

کشورها مطرح نمی‌شود، اما نهادهای بین‌المللی به دنبال چاره‌اندیشی برای مشکلات این قبیل افراد هستند. یکی از اقدامات نهادهای بین‌المللی در این راستا، آن است که هزینه‌های کسب تابعیت برای افراد بی‌تابعیت را به حداقل برسانند. افرادی که از سوی هیچ دولتی پذیرش نمی‌شوند و یا تابعیت روشنی ندارند، در وضعیت برزخی قرار گرفته که از جمله تبعات آن تداوم بی‌تابعیتی برای چنین افرادی و احساس بی‌هویتی و رهاسدن آنان از هر لحاظ است. بدین ترتیب باید گفت که بی‌تابعیتی نامطلوب است، زیرا بدون داشتن روایت نمی‌توان حمایت دیپلماتیک داشت و حتی این رویه می‌تواند باعث محروم شدن فرد از آزادی‌های مدنی شود و اخراج از جمله تهدیدات دائمی برای افراد بی‌تابعیت محسوب می‌گردد (۷). در همین راستا، در سال ۱۹۵۴ معاهده افراد بی‌تابعیت تصویب شد که حمایت‌های ویژه‌ای را برای افراد بی‌تابعیت در نظر گرفته است و این معاهده، کشورها را موظف می‌کند تا ملتزم به قوانین کشور محل اقامتشان باشند (۸). در فقه اسلامی نیز شرایط خاصی در نظر گرفته شده است که در پرتو آن بتوان حقوق افراد بی‌تابعیت را لحاظ نمود. این رویکرد با بررسی نگرش آموزه‌های اسلامی درباره غیرمسلمانان قابل استخراج است، زیرا در نگرش اسلامی، مسلمانان و کسانی که آیین اسلام را پذیرفته بودند، بدون اینکه به ملیت و نژاد آنها توجهی شود، خواه از قلمرو اسلامی باشند و یا از خارج می‌آمدند، در زمره خودی‌ها محسوب شده و حقوقی هم‌تراز با حقوق و مزایای دیگر مسلمانان داشتند. بدین ترتیب دین به عنوان یک منبع فراگیر از جهتی معنوی و اخلاقی و بدون آنکه نیازی به قانون مصرح داشته باشد، باعث پیوند میان انسان‌ها می‌شد. در واقع در این رویکرد، دین، عنصر تعیین‌کننده در پذیرش ملت‌هاست (۱). این امر خود به معنای بازشدن راه برای بی‌تابعیت‌ها بوده که تنها اعتقاد به آیین را ملاکی برای ورود به جامعه اسلامی و بهره‌مندی از حقوق و مزایا دانسته است.

تحصیل تابعیت برای کسانی که به دلایل مختلف نمی‌توانستند تحت لوای یک دولت مشخص باشند، در تاریخ اسلام و حتی نظریات معاصر در فقه سیاسی قابل مشاهده

است. به لحاظ تاریخی نیز در اسلام افراد به سه دسته مسلم، اهل ذمه و مستأمن تقسیم می‌شدند (۹). به عبارت دیگر معیار پذیرش در جامعه اسلامی یکی از دو مورد بوده است: یا اینکه مسلمان باشند یا پیمان حکومت را بپذیرند. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهند که پیامبر اکرم (ص) پیروان سایر ادیان آسمانی را به شرط پذیرفتن پیمان به عضویت جامعه اسلامی در می‌آورد و وحدت دینی را جایگزین وحدت قومی می‌نمود (۱۰). این رویه هرچند قانونی برای پذیرش سایر افراد در تحصیل تابعیت محسوب می‌شد، اما از جهت اخلاقی، مهیاکننده شرایطی بود که سایر افراد نیز بتوانند در چارچوب و تحت لوای دولت مستقر، از حقوق و مزایای هم‌تراز با سایر شهروندان بهره‌مند شوند. بر این اساس، اسلام برای ایجاد وحدت ملی در شکل گسترده‌اش مسأله ملیت و تابعیت را در سه شکل متمایز مورد نظر و تأیید قرار می‌دهد و بر اساس آن «جامعه سه‌بعدی» متشکل و متحد و به هم پیوسته‌ای را بنیانگذاری می‌کند که در ارزیابی نهایی تمام خصایص و ممیزات جامعه واحد را واجد می‌گردد: ۱- ملیت اصلی؛ ۲- ملیت اکتسابی؛ ۳- ملیت تبعی. این سه مورد، حائز مبادی مشترکی از جهت اخلاقی محسوب می‌شوند که می‌تواند اشتراکات اخلاقی برای تحصیل تابعیت را برای افراد مختلف نمودار سازد.

«ملیت اصلی»، شکلی از ملیت است که سراسر جامعه بشری را شامل می‌گردد و نقطه مشترکی برای تحصیل تابعیت در فقه اسلامی و حقوق موضوعه به شمار می‌رود. در حقوق موضوعه، تابعیت اصلی به معنای در نظر گرفتن دو معیار خاک و خون برای تحصیل تابعیت افراد است که به هنگام تولد استفاده می‌شود و یا ترکیبی از این معیارها را در نظر می‌گیرند (۱۱). در فقه اسلامی نیز مسأله تحصیل تابعیتی از دو روش تابعیت که منجر به شکل‌گیری ملیت اصلی می‌شود، مورد قبول است، زیرا اسلام و فقه اسلامی، مجموعه بشر را امت و ملت واحدی می‌داند که از یک ریشه واحد شکل گرفته و تنها به دلیل سیطره انحرافات و تعصبات، به توده‌های گوناگون و گروه‌های متشتت و از هم گسیخته و احیاناً متضاد تقسیم شده‌اند و وحدت اصلی را که از خصائص ذاتی انسان

سرچشمه می‌گیرد، از دست داده است. به عبارتی دیگر در فقه اسلامی نیز این مسأله به عنوان یک اصل اخلاقی و شاکله تحصیل تابعیت مد نظر قرار گرفته است که هر کس می‌بایست دارای تابعیت باشد و هر فردی به محض اینکه به دنیا می‌آید، می‌بایست تابعیت دولت خاصی را داشته باشد (۱۲).

«تحصیل تابعیت اکتسابی» نیز وجه مشترک اخلاقی دیگری است که در تحصیل تابعیت در اسلام و حقوق موضوعه مورد توجه است. در حقوق موضوعه، تابعیت اکتسابی به معنای آن است که فرد در اثر ازدواج یا فراهم شدن شرایط مناسب و دلخواه برای ازدواج یا به واسطه علاقه برای سکونت در کشوری دیگر، بتواند تابعیت آن کشور را به دست آورد (۱۳)، البته باید به این نکته اشاره نمود که تابعیت اکتسابی به معنای پذیرش تابعیت مضاعف نیست، بلکه تنها ناظر بر تغییر و یا پذیرش نوع جدیدی از تابعیت است که به دلایل مختلف از سوی افراد اتخاذ می‌شود. در ملیت اکتسابی، اساس، آزادی اراده و عقیده و ایمان است و هر فرد می‌تواند با قبول اسلام، ملیت اسلامی را بپذیرد و با یک پیمان اختیاری (ایمان) عضویت در جامعه بزرگ و متحد اسلامی را حائز گردد. در جامعه‌ای که بر اساس ملیت اکتسابی و ایمان به وجود می‌آید، غیر از جنبه وحدت انسانی و پیوند برادری، همبستگی ایمانی و عقیده‌ای، وحدت ملی را فشرده‌تر و تشکیل جامعه و تعاون عناصر تشکیل‌دهنده را بیشتر و نیرومندتر می‌گرداند. در انتخاب آزاد ملیت اکتسابی، هیچ مانعی نمی‌تواند آزادی فرد را محدود کند و فردی را از قبول آن بازدارد. این انتخاب و پذیرش عضویت و قبول تعهد در جامعه اسلامی، پیش از همه چیز بستگی به تفکر و تعقل افراد دارد و باید بر اساس «عقل و منطق» پی‌ریزی گردد و روی این اصل، ارتباط و همبستگی و پیوند در جامعه اسلامی، یک ارتباط قلبی و همبستگی فکری و عقلی است که از «بینش گروهی مشترک» و «ایده عمومی مشترک» و «خواست همگانی مشترک» سرچشمه می‌گیرد.

لذا تابعیت اکتسابی یا آنچه تحت عنوان تابعیت اشتقاقی خوانده می‌شود، در فقه اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است. همچنانکه این تمهید اخلاقی به دلایل متعددی، از جمله ازدواج، فرزندخواندگی و... می‌تواند رخ دهد، در فقه اسلامی و

حقوق موضوعه رویکرد مشترکی نسبت به این مسأله وجود دارد. به عنوان مثال تحصیل تابعیت در کشوری دیگر به دلیل سکونت در زمان معینی در آن کشور و یا کسب تابعیت به دلیل ازدواج پیش‌بینی شده است (۱۳). فلسفه پذیرش تابعیت اکتسابی، توجه به اصل «قابلیت تغییر بودن تابعیت» در حقوق موضوعه است (۱۲)، هر چند در این میان، بین کشورهای مختلف برای پذیرش تابعیت اکتسابی تفاوت‌هایی وجود دارد، اما در اصل، تابعیت اکتسابی را به دلایل متعددی از جمله ضرورت‌های زندگی بشر معاصر مورد توجه قرار داده‌اند. این شرایط می‌تواند طیفی از انجام تشریفات و خدمات عمومی، در نظر گرفتن زمان مشخصی برای ازدواج، فرزندخواندگی و اقامت در آن کشور باشد (۱۴). بنابراین افراد آزاد هستند که پس از تولد، تابعیت دیگری را برای خود در نظر بگیرند و با پذیرش قوانین و حقوق و تکالیف مربوط به آن سرزمین به زندگی خود ادامه دهند. دفاع از تابعیت اکتسابی در واقع دفاع اخلاقی از اصول بنیادین حقوق بشر است که اختیار و تصمیم‌گیری هر انسانی را در خصوص سرنوشت خود به وی مرتبط می‌سازد که بتواند فارغ از سلطه و اجبار، آینده خویش را رقم بزند. در فقه اسلامی نیز مزید بر امکان استناد به حقوق بنیادین انسانی، زمینه لازم برای تابعیت اکتسابی به چشم می‌خورد، از جمله اینکه در آیه ۴۲ سوره روم از «سیرُوا فِي الْأَرْضِ» و در آیه ۹۷ سوره نساء از «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا» سخن به میان آورده می‌شود. بدین ترتیب مکتب اسلام، از آنجایی که انسان را موجودی پیچیده و در عین حال عصاره و مهم‌ترین محصول آفرینش می‌داند و برای وی، استعداد و توانمندی‌های فراوانی قائل است، طبیعی است که برای مفاهیمی نظیر آزادی، اختیار و اراده و... تفسیر و تحلیلی انسانی دارد و بدیهی است که باید تماماً در راستای کمالات و شکوفایی استعدادها و تعالی او باشد (۱۵).

در «ملیت تبعی» نیز وجه مشترک اخلاقی میان رویکرد فقه اسلامی و حقوق موضوعه قابل تبیین است. این نوع ملیت، در مورد کسانی است که بدون داشتن عقیده و ایده اسلامی بخواهند در جامعه اسلامی و در کنار مسلمانان زندگی مشترکی داشته باشند و یا آنکه در شرایطی باشند که نوع

عقیده آنان، نمی‌تواند از نظر اسلام جنبه قانونی به خود گرفته و حائز اعتبار قانونی باشد، ولی اسلام، تحت شرایطی به آن‌ها اجازه می‌دهد که در جامعه متحده اسلامی به صورت تبعه رسمی شرکت کنند. این نوع از تابعیت به دو صورت قهری (طبعی) و اختیاری (قراردادی) قابلیت تحقق دارد. موارد تابعیت قهری در واقع به سازوکاری اشاره می‌کند که پذیرش عقیده با در نظر داشتن رشد فکری و عقلی میسر است و آنچه بدون در نظر گرفتن رشد عقلانی و فکری انجام شود، از نظر اسلام فاقد ارزش حقوقی است. با این رویه، ملیت اکتسابی به راحتی قابلیت تحقق ندارد. بنابراین در این زمینه، قانون اسلام، تابعیت قهری را تحکیم نموده و به صورت موقت آن را به رسمیت شناخته است (۱۶). با وجود این فقه اسلامی به دنبال مطرح کردن اصول اخلاقی برای حمایت از کسانی است که به دلایل مختلفی نظیر جنگ، سیل، زلزله، آشوب و ناامنی تابعیت مشخصی ندارند و نیازمند استمداد هستند. این افراد همان بی‌تابعیت‌ها هستند که در شرایط دشواری قرار داشته و نیازمند حمایت می‌باشند. به نظر می‌رسد گسترش این دیدگاه مؤثر فقهی توأم با درک مبانی عقلی و اخلاقی آن، نشانگر کارآمدی فقه اسلامی در مواجهه با شرایط و مقتضیات زمانه است.

## ۶. نتیجه‌گیری

تحصیل تابعیت با مسأله نحوه نگرش نظام‌های سیاسی و مکاتب حقوقی و فلسفی پیرامون اداره جامعه و مصالح آن در ارتباط است. به همین دلیل تفاوت‌هایی در تابعیت و تحصیل آن از حیث انتسابی و اکتسابی دیده می‌شود، اما آنچه می‌تواند تحت عنوان نقاط مشترک از آن یاد شود، پذیرش یک دولت برای تابعین، انتخاب یک دولت برای تابعین، نفی تابعیت مضاعف به دلیل بارشدن تکالیف و حقوق چندگانه و همچنین فراهم‌شدن شرایط مساعدی برای تغییر تابعیت است که در حقوق موضوعه و مبانی اسلام به چشم می‌خورند. با این اوصاف، از بررسی موضوع «تابعیت در فقه و حقوق موضوعه» این نتیجه حاصل گردید که نهاد تابعیت بیانگر رابطه‌ای مادی و معنوی بین فرد و حکومت است که یا از اصلیت فرد ریشه

گرفته و یا بسته به دارابودن شرایط قیدشده در قوانین توسط فرد کسب و یا از طریق دولت به وی اعطا می‌گردد. به موجب تابعیت هم فرد و هم حکومت حقوقی خواهند یافت و تعهداتی را در قبال یکدیگر بر عهده می‌گیرند. در فقه امامیه ملاک تابعیت افراد در سرزمین‌های اسلامی بر دو اصل اعتقاد و پیمان استوار است، به این ترتیب از یکسو در اندیشه سیاسی اسلام، دولت اسلامی یا حکومت اسلامی به سرزمین و کشور خاصی محدود نیست و هر جا مسلمانان در آنجا ساکن باشند، بخشی از جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر اشخاصی که در سرزمین‌های اسلامی خارج این دو ملاک باشند، یعنی به دین اسلام معتقد نبوده و یا به عنوان اهل ذمه (دارای کتاب و معتقد به توحید) با حکومت اسلامی پیمانی را منعقد ننموده‌اند از تابعیت و حمایت حکومت اسلامی برخوردار نیستند. همچنین حقوق موضوعه ایران و دیگر کشورها با تأثیر از شرایط جامعه امروز و به منظور رعایت حقوق شهروندان خود دو ملاک خاک و خون را بسته به اقتضای شرایط به عنوان ملاک‌های اصلی اعطای تابعیت در نظر گرفته‌اند. هر یک از دو سیستم خاک و خون، دارای معایب و مزایای مختص به خود بوده و هر کشوری با توجه به مصالح سیاسی، اقتصادی و اوضاع و احوال جغرافیایی، برای وضع مقررات مربوط به تابعیت، یکی از این دو سیستم را انتخاب می‌نماید یا حتی ممکن است تلفیقی از این دو سیستم انتخاب گردد. نتیجه آنکه نهاد تابعیت در فقه امامیه یک رابطه اعتقادی بین فرد و حکومت است، در حالی که در حقوق موضوعه رابطه مذکور بنا به مقتضیات زمان از حدود اعتقاد فراتر رفته موارد متعددی را شامل می‌گردد چه اینکه در صورت اعمال ملاک اعتقادی بسیاری از افراد از دایره حمایت حکومتی خارج می‌مانند. برای مثال افرادی دارای اعتقادات بودایی، هندویی و... که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کنند از لحاظ تابعیت در وضعیت بلا تکلیف قرار خواهند گرفت، زیرا گرایش اعتقادی‌شان غیر از اسلام است و در قالب اهل ذمه (اهل کتاب) نیز با حکومت اسلامی پیمانی را منعقد ننموده‌اند. با وجود این، در پذیرش تابعیت در آموزه‌های اسلام، انعطاف دیده می‌شود از جمله اینکه متولد شدن از پدر یا مادری مسلمان این شرایط را



فراهم می‌کند که افراد بتوانند با تغییر تابعیت در محدوده جامعه اسلامی به زندگی خود ادامه دهند.

#### ۷. تقدیر و تشکر

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از تمامی عزیزانی که در تهیه و تدوین این پژوهش مساعدت و همکاری نموده‌اند، تقدیر و تشکر نمایند.

#### ۸. سهم نویسندگان

کلیه نویسندگان به صورت برابر در تهیه و تدوین پژوهش حاضر مشارکت داشته‌اند و مراحل مختلف پژوهش با مساعدت جمعی صورت گرفته است.

#### ۹. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

## References

1. Ziyaei Bigdeli MR. Islam and International Law. Tehran: Publisher Ganj-e Danesh; 2009.
2. The Holly Quran. Hojarat: 13; Rum: 42.
3. Hoseini J. An Introduction to Islamic Law. Tehran: Publisher University Razavi Islamic Sceince; 2013.
4. Majlesi MB. Bahar al-Anwar. Tehran: Publisher Dar al-Kotob Islamieh; 2006.
5. Nasiri M. Private International Law. Tehran: Publisher Mizan; 2010.
6. Saljooghi M. Requirements of international law. Tehran: Publisher Mizan; 2015.
7. Evans GN. Culture of International Relations. Translated by Moshirzadeh H, Sharifi H. Tehran: Publisher Mizan; 1990.
8. Garner B. Black's Law Dictionary. Washington: Publisher West; 1999 .
9. Ghorbani ZA. The border of the Islamic state and the acceptance of its citizenship. *Journal of Lessons from the school of Islam*. 2000; 5(7): 49-56.
10. Parvin F. Citizenship rights in the Prophetic tradition and in Iranian law. *Journal of Social and Islamic Research*. 1996; 1(72): 89-118.
11. Sloane RD. Breaking the Genuine Link: The Contemporary International Legal Regulation of Nationality. *Harvard International Law Journal*. 2009; 1(50): 8-27.
12. Nasehi A. Citizenship and the principles and rules governing it. *Peyke Noor Magazine*. 2002; 1(3): 85-68.
13. Jaafari Langroodi MJ. Legal Terminology. Tehran: Publisher Ganj-e Danesh; 1990.
14. Hailbronner K. Nationality in Public International Law and European Law, in Acquisition and Loss of Nationality: Policies and Trends in 15 European Countries. Amsterdam: Amsterdam University Press; 2006.
15. Khoei A. Takmalah al-Menhaj. Qom: Publisher Khoei; 2006.
16. Amid Zanjani AA. The foundations of the nation in an ideal Islamic society. Tehran: Publisher Besat Foundation; 1970.